

بررسی پاره‌ای از خلیات ناصر خسرو از رهگذر تأمل در بعضی از ابیات و استعارات دیوان

اثر: دکتر عزیزالله جوینی

استاد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران

و دکتر عبدالحسین سرامی

(از ص ۱۰۱ تا ۱۱۵)

چکیده:

در این مقاله که حاصل مطالعه دیوان ناصر خسرو از رهگذر تأمل در بعضی از خلیات این شاعر است به بررسی سه امر پرداخته‌ایم. یکی ذکر پاره‌ای از ویژگی‌های شخصیتی و اخلاقی ناصر خسرو و دوم پاسخ به شبهاتی که در آنها ناصر خسرو را مردی صرفاً زاهد و شعر او را منحصرأ زاهدانه گفته‌اند و سوم آنکه از خلال بررسی تعدادی از استعارات دیوان او نشان داده‌ایم که ناصر خسرو به ملاحظه شدت نفرت از جهل و غفلت عامه مردم آنان را در قالب استعاره به صفاتی منفی و نفرت‌انگیز توصیف کرده است و در نهایت معلوم کرده‌ایم که علی‌رغم نظر بعضی از نویسندگان و ناقدان شعر ناصر خسرو، نه تنها او مردی قشری و متعصب نیست بلکه در عالم اخلاق دارای فضایی از قبیل: مهرورزی، انسان‌دوستی، مدارا و گذشت نسبت به هموعان خویش و از دوستداران حقیقی علم و دانش و دشمن سرسخت جهل و غفلت و تعصبات کور و نفاق و ریا و مال‌اندوزی و دیگر رذایل مردم زمانه است.

واژه‌های کلیدی: ناصر خسرو، خلیات، انسان، استعاره، دین.

مقدمه:

این یک حقیقت است که شاعری یا تجربه شعری ارتباطی با اراده شاعر ندارد علی‌الخصوص وقتی که شعر حقیقی را فی‌البداهه و ناخودگاه بدانیم، در این صورت میتوانیم سخنان هر شاعری را مجموعه‌ای از تجربیات روحانی و سلوک باطنی او تلقی کنیم که به زبانی خاص یعنی «شعر» بیان شده است.

بنابراین هر انسانی به اعتبار داشتن ویژگیهای منحصر بفرد خود و تفاوت روحی و تربیتی و فکری که با دیگران دارد تجربه‌های او هم - علی‌الخصوص که مربوط به عالم درون و روح او باشد - ویژه شخص اوست و باصطلاح آب و رنگ روح و جان او را دارد. و طبیعتاً اگر این انسان شاعر هم باشد حالات روحی و تجربیات درونی خاص او باعث می‌شود که آن مفاهیم یا تجربیات را به زبان خویش بیان کند و لذا هر شاعری چنانچه بمعنی حقیقی شاعر باشد تصاویر شعری او اعم از مجاز و تشبیه با تصاویر شاعران دیگر متفاوت خواهد بود و اگر چه او از تصاویر دیگران بطریقه تقلید و یا پیروی از سنت بهره بجوید اما بهرحال او دارای تصاویر شعری مخصوص به خویش است.

ناصر خسرو در میان شاعران ما از زمره بزرگانی است که شعر او بواسطه ویژگیهای خاص تصاویر شعری از طعم و بوی خاصی برخوردار است و اگر چه تصاویر سنتی و نیم‌مرده در دیوان او کم نیست اما از آنجا که نوخواهی و نواندیشی او اسباب زایش روح اوست لذا در کنار این تصاویر سنتی تصاویر زنده و نو و مخلوق طبع زیبای او در دیوانش کم نیست و البته که او با آوردن صفات و قیودی در کنار تصاویر قدیمی و کهنه بگونه‌ای گرد کهنگی را از جامه آنها پاک کرده و با رنگ‌آمیزی مجدد گاه از آنها تصاویری بهتر از پیش می‌سازد.

نویسنده‌ای در توصیف ناصر خسرو گفته است: «شعر او یکسره زاهدانه است» و همه دیوانش «شعر پند و اندرز در، یادآوری پلیدی دنیای مادی و خوار شمردن

طبیعت و دام و فریب دانستن آن است» و «عالم طبیعت یعنی «این جهان، از دید زاهدانه‌ی او جز شرّ مطلق نیست، آنچنانکه جلوه فروشی‌های طبیعت در بهار نیز برای او جز دام فریب و هوسناکی نیست. در جهان او زیبا و زشت راه ندارد، هر چه هست خوب و بد است» و نهایتاً اینکه «شعر ناصر خسرو، بی هیچ ابهام، یکسره زاهدانه است» و شعر او «ابزاری است در خدمت بیان ایده‌های زاهدانه‌ی او، به همین دلیل شعر ناب دلنشین نیست.» (هستی‌شناسی حافظ، داریوش آشوری، نشر مرکز، ۱۳۷۷، ص ۲۳۵). هر چند سخنان فوق از جهاتی بخشی از خصوصیات شعر ناصر خسرو است اما حقیقت امر آنست که انتساب چنین اموری به شعر ناصر نشان می‌دهد که نویسنده محترم از همه جوانب، سطوح مختلف شعر او را نکاویده و لذا با اغراق به توصیف آن پرداخته است.

در دیوان ناصر خسرو ابیات فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهد شعر او تنها و یکسره زاهدانه نیست بلکه شعر او حکیمانه، فیلسوفانه، هنرمندانه و حتی عارفانه است، زیرا اولاً زاهدان هرگز جهان را دوست داشتنی نمی‌دانند و آن را در دوستی به مادر تشبیه نمی‌کنند در حالی که او ناسزاگویی به دنیا را کار نادانان می‌داند و عملی ناشایست:

جهان را چون نادان نکوهش مکن پرتاب علم که براتو مر او را حق مادر است

۴۹/۲۹

از مرد سزاوار ناسزا نیست گیتی بمثل مادرست ، مادر

۵۱/۴

ثانیاً هرگز ظاهر پرستان و زاهدان خشک، مردم را دعوت به تفکر در آفرینش خدا نمی‌کنند و انسان را «عالم صغیر» نمی‌گویند در حالی که او همچون عارفان مخاطبان خود را به تأمل در آفرینش دعوت نموده و همچون آنان انسان را عالم صغیر می‌گوید:

این عالم بزرگ ز بهر چه کرده‌اند

از خویشتن پیرس تو، ای عالم صغیر ۴۶/۲۳

ثالثاً در نگاه زاهدان انسان شأن و منزلتی جز بندگی همراه با خوف ندارد در صورتی که ناصر خسرو انسان را هدف خلقت دانسته و او را عالمی مرکب از تن پیدا و جان پنهان که از لحاظ جثه خرد است ولی به لحاظ معنا دانا، و او را در مقابل دنیائی قرار می‌دهد که هر چند در پیکر بزرگ است اما از نظر معنا بی‌خرد. والبته این تعریف خرد نیز هست:

وین عالم مردی بزرگ و نادان تو عالم خردی ضعیف و دانا

۷۱/۱۲

مردم از ترکیب نیکو خود جهانی دیگرست

مختصر لیکن سخن گوئیست و هم تدبیرگر

۸۰/۴۱

پس همی بینی که جزاز بهر ما یزدان ما

نافریده است این جهان راهی جهان مختصر

۸۰/۴۲

انسان در نگاه او دارای چنان وزانتی است که او را همچون عارفان مرکز و محور عالم دانسته و او را انجام و آغاز خلقت و ظاهر و باطن هستی می‌داند و در این سخن او را دارای شوونی از شوون خدا دانسته و همچنان که خدا بزبان خویش اول و آخر و ظاهر و باطن است (هو الاول والآخر والظاهر والباطن و هو بکل شیء علیم) (سوره حدید، آیه ۳) او نیز دارای چنین صفاتی است:

تو پنهانی و پیدائی و دشواری و آسانی

ترا اینست پیدا تن، ترا آنست پنهان جان

۱۳۶/۷

اگر حکمت پیاموزی تو تخمی چرخ گردان را

توی ظاهر توی باطن، توی ساران توی پایان

۱۳۶/۱۳

مراد خدای از جهان مردم است دگر هر چه بینی همه بر سر یست

۴۹/۱۹

رابعاً مقام و جایگاه انسان در خاطر ناصر خسرو با مقام و موقعیت او در نظر زاهدان قابل مقایسه نیست زیرا زاهدان جز برای انسان زاهد حرمتی قائل نیستند در حالی که ناصر خسرو «خلق» را یکسره و بدون در نظر گرفتن دیانت و مذهب او نهال خدا دانسته و آزار رساندن به او و کشتن و هدم او را ناصواب می‌داند:

هیچ نه بر کن توزین نهال و نه بشکن خلق همه یکسره نهال خدایند

۷۸/۳۰

دل ز نهال خدای کندن برکن خون بناحق نهال کندن او یست

۷۸/۳۲

خامساً زهد زاهدان چیزی جز پرهیز از کبائر یا حتی از مباحات نیست در حالی که در دستگاه اعتقادی ناصر خسرو، زهد و پارسائی و پرهیز چیزی جز «کم‌آزاری» و «نرنجاندن» دیگران نیست:

پرهیزگار مردم، دین دار و بی‌ریاست پرهیز تخم و مایه دینست وزی خدا

۱۸۶/۴۱

پرهیزگار کیست؟ کم‌آزار، اگر کسی از خلق پارساست کم‌آزار پارساست

۱۸۶/۴۱

چنان دانم چنین باشد مسلمان مسلمانم چنین بی‌رنج از آنم

۴۸/۴۱

شخص دین را این شمالست آن یمین پارسائی را کم آزاری است جفت

۵۳/۳۲

جز کم آزاری نباشد مردمی، گر مردمی چون بیازاری مرا، یا نیستی مردم مگر

۸۰/۱۰

که مسلمانی اینست و مسلمانم حق هر کس به کم آزاری بگزارم

۹۰/۳۲

سادساً او همه انسانها را فارغ از مذهبشان کارگزاران و برزگران خدا می داند و البته که چنین بینشی نه تنها بینش زاهدانه نیست بلکه حاکی از وجود روحیه عرفانی در اوست:

مسلمان و ترسا که زئار دارد همه برزگران اویند یکسر

۱۷۹/۵۴

او همچون مولانا، عزیز نفسی،... به مقوله تکامل و تطور انسان معتقد است و این نیز خلاف باور زاهدان و اهل ظاهر است:

از ارکان کردگار کامرانت ترا اندر جهان رستنی خواند

۱۰۱/۲۹

زمانی اندرومی خاک خوردی نبود آگه کس از نام و نشانت

۱۰۱/۳۰

گاهی بشکست شاخی باغبانت گهی بدرود خوشهت ورزکاری

۱۰۱/۳۱

زراه مام و باب مهربانت وز آنجا در جهان مردمت خواند

۱۰۱/۳۲

خلقیات ناصر خسرو

ناصر خسرو به لحاظ فکری و ذهنی خلق و خوبی دارد که او را با همه مردم

زمانه‌اش متمایز می‌کند غیر از آنکه او شعر را در خدمت پادشاهان و امیران و زورمندان قرار نمی‌دهد. بشدت هم مرد اخلاق است و البته اخلاق مردانه و مؤمنانه و انسانی.

او پیش از همه مردی است اهل چون و چرا و دنیا را معدن چون و چرامی داند و رشد علم را در گرو نقد و مباحثه و مجادله با دشمن، و انسان بی پرسش را چیزی جز گاو نمی‌شمارد.

چون و چرا بجوی که بر جاهل گیتی چو حلقه تنگ از اینجا شد

۱۶۱/۳۶

با خصم گوی علم که بی خصمی علمی نه پاک شد نه مصفا شد

۱۶۱/۳۷

دانش گفت «معدن چون و چراست این

نادانش گفت «نیست» که این معدن چراست

۱۸۶/۳

بررس ز چرا و چون، چرائی شادان به چرا چو گاو لاغر

۴۲/۲۷

از دیگر خصال خوب ناصر خسرو اعتقاد او به مدارا و سازگاری است:

سازگاری کن با دهر جفاپیشه که بدو نیک زمانه به قطار آید

۷۴/۲۴

پیشه مدارا کن با هر کسی بر قدر دانش او کارکن ۹۹/۶

ای پسر با جهان مدارا کن وز جفاهای او منال و ملنگ

۱۷۶/۲۷

کینه نکشم چو عذر خواهی بل جرم به عذر درگذارم

۷۹/۳۲

یکی دیگر از آموزه‌های مهم اخلاقی دیوان او «قناعت یا خرسندی» است:
چون روزی توانی و یک مشت برنج است از بهر چه چندین به شب و روز برنجی

۱۶۰/۵

بدانچهت بدادند خرسند باش که خرسندی از گنج ایزد عطاست

۲۰۳/۴۱

«دروغ را زنای زبان» می‌داند:

دروغ ایچ مسگال ازیرا دروغ سوی عاقلان مرزبان رازناست

۲۰۳/۳۹

«راستی» رامایه همه خیرات می‌داند و دین از نظر او چیزی جز عدل و راستی

نیست:

مایه و تخم همه خیرات یکسر راستیست

راستی قیمت پدید آرد خشب را بر خشب

۴۴/۳۳

دین چه باشد جز که عدل و راستی؟ چیز باشد جز که خاک و آب، طین

۵۲/۱۱

لازمه نیکی کردن و طاعت و بندگی «علم آموزی» است و تصور نیکوکاری و طاعت بدون علم مانند آنست که کسی بخواهد بدون سیم درم بسازد و بدون زر دینار.

تا علم نیاموزی نیکی نتوان کرد بی سیم نیامد درم و بی زر دینار

۷۶/۳۶

طاعت بی علم نه طاعت بود طاعت بی علم چو باد صباست

۴۵/۳۶

تنها چیزی که موجب پشیمانی اوست نیکی ناکردن است:

به نیکی کوشم و هرگز نباشم بجز بر نیک ناکردن پشیمان

۴۸/۳۶

او «ستاینده عقل» است و «دشمن جهل و نادانی» تا حدی که بزرگترین گناه را «جهل» می‌داند:

زیر سخن است عقل پنهان عقلست عروس و قول چادر

۴۳/۱۸

سوزن سوزانم در چشم جهل لیکن در باغ خرد سوسنم

۱۴۴/۳۶

از جهل قوی ترگنه چه باشد خیره چه بری ظن که بی‌گناهی

۲۰۴/۲۴

و نیز از تقلید بیزار است:

هر که او از پس تقلید همی خواند نتوانم سپسش رفتن، نتوانم

۹۰/۳۶

دنیای بدون دین را عین زندان می‌داند و ویرانی ایران را معلول بی‌دینی:

ز دنیا روی زی دین کردم ایراک مرابی دین جهان چه بود و زندان

۴۸/۱۳

برون کرده است از ایران دیودین را زی دینی چنین ویران شد ایران

۴۸/۱۴

او مردم بی‌دین را همچون خر و یا درخت بی‌بار می‌داند و بی‌دینی را خیریت:

بی‌دین خریست بی‌شک و رچه به چهره خریست بی‌دین درخت مردم بیدست بارور نیست

۷۰/۱۱

به دین از خری دورباش و بدان که بی‌دینی، ای پور بی‌شک خری است

۴۹/۱۲

دین حقیقی چیزی غیر از دکان و نانخواهی است:

دین دیگرست و نان طلبی دیگر بگذار دین و رو سپس نانی

۱۹۶/۲۶

وی دین داری اهل زمانه را تاجرانه دانسته وسیله‌ای برای رسیدن به بهشت:

روی زی محراب کی کردی اگر نه در بهشت بر امید نان و دیگ و قلیه و حلواستی

۱۰۶/۳۸

و دین عوام نادان از نظر او چیزی جز مایه نادانی و کفر و شقاوت نیست:

این که تو داری سوی من نیست دین مایه نادانی و کفر و شقاوت

۴۴/۳۶

از آموزه‌های مهم اخلاقی و انسانی دیوان ناصر خسرو همان آموزه مهمی است که بعضاً افرادی مانند ناصر خسرو آن را اساس اخلاق برشمرده و دین را مبتنی بر آن می‌دانند و آن سخن حکیمانه آنست که «آنچه را بر خویشان نمی‌پسندی بر دیگران مپسند»:

بر کسی مپسند کز تو آن رسد که ت نباید خویشان را زان پسند

۲۰۴/۲۴

مر مرا آنچه نخواهی که بخوری بفروش بر تنم آنچه تنت را نپسندی مپسند

۱۹۰/۱۷

نگویم آنچه نتوانم شنودن سر اسلام حق اینست و ایمان

۴۸/۴۰

او در عالم اخلاق به بهترین صورت اخلاق پای بند است زیرا معتقد است که بدی را باید با نیکی پاسخ گفت: زیرا پاسخ بدی را با بدی دادن همچون قناعت کردن خربه جو است:

بدل بایدت کردن بد به نیکی چو خر بر جو نباید بود خرسند

۸۴/۲۱

او به اعتبار آنکه نقصان و مرگ سرانجام هر کمالی است «میانه کاری» یا میانه روی و اعتدال را بر کمال جوئی ترجیح می‌نهد و عزت نفس را برتر از آن می‌داند که خود را در راه مال و ثروت فدا کند:

میانه کار بباش، ای پسر، کمال مجوی که مه تمام نشد جز ز بهر نقصان را

۵۲/۲۶

ز بهر حال نکو خویشتن هلاک مکن به درّ و مرجان مفروش خیره‌مر، جان را

۵۲/۲۷

این مناعت طبع در او بقدری است که حاضر نیست برای تأمین معاش بندگی خلاق را بپذیرد:

از بهر خور ای رفیق، چون خر من پشت به زیر بار نارم

۷۹/۲۵

یکی از متنوع‌ترین تصاویر شعری دیوان استعاره‌هایی است که ناصر خسرو برای عامه مردم و گروه‌های انسانی بکار می‌برد و اکثر قریب به اتفاق این تصاویر صبغه و رنگ منفی دارند و این امر نشان از آن دارد که ناصر خسرو بعنوان فردی مصلح و دارای وجدانی بیدار از جهالت و غفلت مردم زمانه خود در رنج است. در بیشتر این استعاره‌ها گروه‌های مردم و اکثریت جامعه را به بهایم و درندگان و دیوان و ددان تشبیه کرده و لفظ خر و گاو کمترین واژه‌ای است که وی برای نامیدن آنان بکار می‌برد.

مستعارهای زیر بخوبی نشان می‌دهد که او تا چه حد از جهل و غفلت مردم

زمانه در رنج است:

صعب کاروان:

بنگر بدین رباط و بدین صعب کاروان تا چونکه سال و ماه دوانند هر دوان

۲۳۸/۱

قافله دیو ستمکار:

گر سوی در آئی و بدین خانه در آئی بیرون شوی از قافله دیو ستمکار

۱۸۰/۴۲

گمره قافله:

علم خورد و برد خود گسترده اند پیش این انبوه و گمره قافله ۱۳۲/۱۳

قافله شیطان:

شو حذر دار، حذر، زین یله گو باره بل نه گو باره کز این قافله شیطان

۱۹۴/۲۴

قوی قافله کوروکر:

زین قوی قافله کوروکر، ای خواجه نتواند که رهد هیچ حکیم آسان

۱۹۴/۲۵

سپه دیوان:

چه سخن گویم من با سپه دیوان نه مرا داد خداوند سلیمانی ۲۰۸/۱۰

لشکر بوزنه:

تو، ای عاقل، اردینت باید همی بپرهیز از این لشکر بوزنه ۱۵۷/۷

لشکر دیو:

پاس دارم ز دیو و لشکر او به سپاس خدای بر تن، پاس ۲۰۹/۳۴

لشکر شیطان:

ای سرماییه هر نصرت مستنصر من اسیر غلبه‌ی لشکر شیطانم ۹۰/۵۲

سپاه بی‌کران:

وین سپاه بی‌کران در یکدیگر اوفتاده چون سگان اندر عظام ۱۷۳/۳۲

بی فسار عامه :

بگسل رسن از بی فسار عامه مشغول چه باشی به بارنامه؟ ۲۵۹/۱
خیل ابلیس:

خیل ابلیس چو بگرفت خراسان را جز به یمگان در، نگرفت قرار ایمان
۱۹۴/۳۱

بی مرگله :

دور باش ای خواجه زین بی مرگله که ت نیاید چیز حاصل جز گله ۱۳۲/۱
رمة حیوان :

ببر از ننگ نادانی طلب کن فخر دانش را مگر یک ره برون آئی بحیلت زین رمة حیوان
(۱۳۶/۴۷)

بی شبان رمة یله گوباره:

هرگز کس آن ندید که من دیدم زین بی شبان رمة یله گو باره ۱۳۹/۳
رمة بی شبان :

مرو از پس این رمة بی شبان زهرهایایی چو اشتر مرم ۳۰/۸
رمة بی کران:

پیمبر شبانی بدو داد از امت به امر خدای این رمة بی کران را
۵/۲۱

رمة گاو بی فسار :

تو داد دهی به روز محشر زین یک رمة گاو بی فسارم ۷۹/۱۱
بی کران رمة - نفایه رمة کور و کر :
از راه این نفایه رمة کور و کر بتاب زیرا که این رمة همه هم کور و هم کردند
(۲۰۱/۴۵)

رمة ستور گمراه:

با این رمه ستور گمره
هرگز نروم نه من حمارم ۷۹/۱۲
گرگ آمده ست گرسنه و دشت پر بره
افتاده در رمه، رمه رفته به شب چره ۱۲۵/۱
او داد مرا بر رمه شبانی
زین می نروم با رمه رمارم ۱۳۰/۳۲
هر زمان بتر شده حال رمه
چون بودش از گرسنه گرگان رعاع ۱۵۳/۲۱
گر به عقل و سخن گشته ای برای نروم میر
چراز عقل و سخن چون رمه رمان شده ای؟ ۲۰۶/۱۲
زین رمه یک سوشو و از دل بشوی
ریم فرومایگی و ریمنی ۲۳۷/۲۰
خفته رم:

شبان گشت موسی به کردار نچکنن چون شنودی بر این خفته رم ۳۰/۱۷
خوک رمه:

ای مسکین حجت خراسان
برخوگ رمه مکن شبانی ۱۶۳/۵۱
گاو:

شعر دریغ آیدم ز دشمن ایشان
نیست سزاوار گاو نرگس و شمشاد
۱۴۲/۲۷

سوی گاو یکسان بود کاه و دانه
به کام خر اندر چه میده چه جودر ۱۴۵/۶۸
گوساله:

که بود حجت بیهوده سوی جاهل
ماز و گژدم
پیش گوساله نشاید که قرآن خوانی

بخاصه تو ای نحس خاک خراسان
پراز مار و کژدم یکی پارگینی ۸/۲۴

نتیجه:

در این مقاله نشان داده شد که علی رغم نظر بعضی از ارباب نقد، شعر ناصر خسرو صرفاً شعر زاهدانه نیست و ناصر خسرو نه تنها دارای ویژگیهای مهم یک شاعر حقیقی است بلکه بلحاظ اخلاقی دارای خصوصیات عمده مردان

اخلاق است و نهایت آنکه شدت نفرت او از جهل و غفلت مردم زمانه‌اش را میتوان در استعارات او متجلی دید.

منابع:

- ۱- دیوان ناصر خسرو، به تصحیح مجتبی مینوی، مهدی محقق، دانشگاه تهران ۱۳۷۰.
- ۲- هستی‌شناسی، داریوش آشوری، نشر مرکز، ۱۳۷۷.
- ۳- صور خیال در شعر فارسی، دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگاه، ۱۳۵۸.





پروپوزیشن کا علم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی